



اصالت نظریه فرا اخلاقی خوب و توجیه آن در فعل اخلاقی از دیدگاه راس در پرتو اندیشه های کانت و مور*

حسین کلباسی انشتری**

استاد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

بی‌تا نخعی

دانشجوی دکترای فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

یکی از مفاهیم مورد بحث در فرا اخلاق مفهوم خوبی است که در سیاق‌های اخلاقی بسیار به کار می‌رود و نقش مهمی در صدور داوری اخلاقی دارد از فیلسوفانی که به این مفهوم پرداخت و آن را غیرقابل تقلیل به دیگر مفاهیم اخلاقی می‌دانست، ویلیام دیوید راس است. با این حال پیشینیان وی از جمله کانت و مور هم در باب خوبی نظریه پردازی کرده‌اند که نظرات آن‌ها بر او تأثیر داشته است. نوشتار حاضر در صدد است تا دیدگاه فرا اخلاقی او را در پرتو دو نظریه مور و کانت به روش تطبیقی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای مورد مذاقه قرار دهد که در چه مواردی راس از این دو فیلسوف تأثیر پذیرفته است و آیا می‌توان به رغم این تأثیرها نظر راس را دیدگاهی بدیع محسوب نمود. در نهایت تحقیق حاضر نتیجه‌گیری می‌نماید راس علیرغم تأثیری که از پیشینیان پذیرفته سعی کرده تا مشکلات آن‌ها را برطرف کند و با ترکیب نظرات کانت و مور و اضافه کردن عناصر دیگر به آن‌ها نظریه شخصیت خوب اخلاقی را ارائه نماید.

واژگان کلیدی: خوب، فعل اخلاقی، شهودگرایی، راس، فضیلت

تأیید نهایی: ۱۳۹۸/۱/۲۰

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۹/۳۰

** E-mail: hkashtari@yahoo.com

مقدمه

هنگامی که صحبت از فلسفه اخلاق می‌شود، نخستین امری که ممکن است به ذهن خطور کند، آن است که چه اعمال و کارهایی درست، نادرست، خوب و یا بد هستند؛ یعنی چه قواعد و اصولی وجود دارند که به فرد بگویند چه کارهایی خوب است و یا باید آن‌ها را انجام دهد، اما پیش از این ضروری است ماهیت مفاهیم اخلاقی به طور دقیق بررسی شود تا از این طریق بتوان درستی و خوبی افعال اخلاقی را توجیه نمود. هیچ قاعده یا اصلی را نمی‌توان فی نفسه درست یا خوب نام نهاد، زیرا در عمل دانسته می‌شود که این اصول در همه جا رهگشا نیستند، مگر اینکه ابتدا ماهیت مفاهیم اخلاقی روشن شده باشد. فلسفه اخلاق در ساحت فرااخلاق ابتدا پرسش‌های درجه دو درباره معنا و ماهیت مفاهیم اخلاقی را مورد بحث قرار می‌دهد و به بحث‌های انتزاعی و فلسفی می‌پردازد؛ از چپستی مفاهیمی نظیر خوبی، بدی، درستی، نادرستی، وظیفه و الزام سخن می‌گوید و اینکه به لحاظ دلالت‌شناسانه چه معنایی بر آن‌ها مترتب است و آیا این مفاهیم واقع‌نما هستند یا خیر؟ (دباغ، ۱۳۹۲: ۴-۵) یکی از مفاهیم ارزشی در فرااخلاق که در بسیاری از سیاق‌های اخلاقی به کار می‌رود و از دیر باز مورد توجه فیلسوفان اخلاق بوده، مفهوم خوبی است (ادواردز، ۱۳۹۲: ۴۱۰). ویلیام دیوید راس از جمله فیلسوفان شهودگرایی که است در این زمینه نظریه پردازی کرده است. او با وجود اینکه از وظیفه‌گرایان محسوب می‌شود و به اصول وظایف در نگاه نخست معتقد است (دباغ، ۱۳۹۳: ۱۰۷)، اما تحلیل متفاوتی در این موضوع انجام داده است، به طوری که فیلسوفان پیش از وی چنین توجهی نداشتند. این تحلیل از آن جهت مهم است که آیا می‌توان خوب را که یک مفهوم ارزشی است، در کنار سایر مفاهیم اخلاقی هنجاری لحاظ کرد و یا باید متفاوت از آن‌ها باشد؟ همچنین باید دید راس خوبی را در مورد چه چیز یا چیزهایی به کار می‌برد؟ آیا تنها یک خوب نهایی وجود دارد یا اینکه انواع مشخصی از چیزها را می‌توان خوب نامید؟ سؤال بعدی این است که منظور از خوب اخلاقی چیست و چه معیاری برای تمییز آن از دیگر اشکال خوبی وجود دارد؟

پیش از راس نیز فیلسوفانی بودند که به مفهوم خوب توجه زیادی داشتند و اساس بحث اخلاقی خود را بر آن استوار کردند؛ از میان آن‌ها می‌توان به دیدگاه وظیفه‌گرایی و وحدت‌گرایی کانت و فایده‌گرایی آرمانی و کثرت‌گرایی مور اشاره کرد. مفهوم خوب برای این دو فیلسوف اهمیت زیادی داشته، اما هر یک تقریر متفاوتی از آن داشتند (هولمز، ۱۳۸۵: ۲۳۶ و ۲۶۷). با مطالعه آثار این سه فیلسوف می‌توان دریافت که نظر راس با دیدگاه آن‌ها از جهاتی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. جهت تبیین دقیق این موضوع بررسی ریشه نظریات مبانی فلسفی کانت و مور در خصوص ماهیت دقیق خوبی بسیار حائز اهمیت است. لذا این تحقیق در صدد است تا بررسی نماید که خوب در نظریه راس تا چه اندازه اصالت دارد و به چه میزان از نظریه‌های پیش از خود تأثیر پذیرفته و نقش آن در توجیه فعل اخلاقی به چه صورت خواهد بود و در مقایسه با آن‌ها پیشرفتی داشته یا خیر. در این راستا مقاله ابتدا به تحلیل معنای خوب (بند اول)، سپس به تحلیل ماهیت خوبی (بند دوم)، پس از آن به ذکر انواع خوب‌های ذاتی (بند سوم) و به تحلیل خوب اخلاقی (بند چهارم) می‌پردازد؛ در بندهای فوق به مناسبت به روش مزجی به دیدگاه‌های کانت و مور و تطبیق آن‌ها با نظریه راس پرداخته خواهد شد.

۱. معنای وصفی و محمولی خوب در نظر راس

راس ابتدا به تمایز میان استفاده وصفی (adjunctive or attributive) و محمولی (predicative) از «خوب» اشاره می‌کند: (الف) استفاده وصفی یا الحاقی از خوب مانند هنگامی که از یک «دونده خوب» یا «شاعر خوب» صحبت می‌کنیم؛ در اینجا ایده اصلی که با خوب بیان می‌شود، یا به معنای موفقیت و سودمندی (success or efficiency) است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم یک دکتر خوب، این تصور در ذهن هست که فرد مورد نظر به لذت یا سلامتی ما و در کل به برآورده ساختن امیال ما کمک می‌کند (Ross, 2007: 65)؛ خوب در این معنا به نحو طبیعت‌گرایانه تعریف می‌شود، زیرا به آرزوهای انسان و تحقق آن‌ها اشاره دارد (مور، ۱۳۸۸: ۱۵۱) و یا چیزی است که در نوع خودش خوب است (good of its kind) و در نتیجه به دو معنا نسبی خواهد بود: در معنای اول وقتی فردی یا چیزی را خوب می‌نامیم، منظورمان این نیست که از هر لحاظ خوب باشد؛ چیزی که از یک جنبه خوب است، ممکن است از جهت دیگر بد لحاظ شود؛ در معنای دوم مقایسه‌ای است؛ برای مثال ممکن است حد وسطی از کمال افراد یک نوع را در نظر بگیریم و هر چیزی را که بالاتر از این حد وسط باشد، خوب و هر چیزی را که پایین‌تر از حد وسط باشد، آن را بد بنامیم. راس به هیچ کدام از این معانی از خوب توجه ندارد، زیرا اهمیتی برای اخلاق ندارد؛ (ب) استفاده محمولی از خوب مانند هنگامی که می‌گوئیم «معرفت خوب است»، «لذت خوب است»، «فضیلت خوب است» (Ross, 2007: 65-66). در این کاربرد برخلاف قبلی «خوب» نسبی نیست، بلکه یک اصطلاح مطلق (an absolute term) است.

راس به سه معنا مطابق با کاربرد محمولی توجه دارد (۱) خوب در معنایی که یک لذت‌گرا (a hedonist) از آن مراد می‌کند و می‌گوید فضیلت خوب است؛ منظور او این نیست که فضیلت فی‌نفسه خوب است، زیرا تنها لذت خوب است؛ در واقع فضیلت یک ابزار مفید برای رسیدن به چیزی خوب است (Sidgwick, 1962: 218). راس در رد این دیدگاه معتقد است استفاده از واژه ابزار یا معادل آن در تعریف خوب، اصطلاحی طبیعت‌گرایانه است، زیرا نشان دهنده یک رابطه علی میان یک چیز و یک نتیجه خوب است. در حالی که وقتی می‌گوییم فضیلت ابزاری برای رسیدن به خوب فی‌نفسه است، یک عنصر ناطبیعت‌گرایانه در تعریف خود شامل کرده‌ایم. به نظر راس به کار بردن خوب در معنای «ابزاری برای رسیدن به امری خوب» نادرست است و باید آن را به کنار گذاشت؛ زیرا یا مستلزم مفهوم رابطه علی میان یک چیز و چیز دیگر است و یا صرفاً به مفهوم خوب ذاتی نتیجه توجه می‌کند و غیر از این دو مفهوم، هیچ چیز دیگری را در بر ندارد. بنابراین باید آن را از «خوب فی‌نفسه»، یا «خوب ذاتی»، یا «خوب جدا از نتایجش» تمییز کنیم (Ross, 1959: 257).

خوب فی‌نفسه می‌تواند به یکی از این دو معنا باشد. (۲) ممکن است چیزی را که هم شامل عناصر خوب، بد و یا بی تفاوت باشد و عناصر خوب بر عناصر بد سنگینی کنند، خوب فی‌نفسه بنامیم. راس در اینجا ترجیح می‌دهد از اصطلاح «خوب ذاتی» (intrinsically good) به جای «خوب به عنوان یک غایت» (good as an end) استفاده کند، زیرا «خوب به عنوان یک غایت» اشاره به چیزهایی دارد که مادامی که مورد میل (desired) واقع می‌شوند و تنها هنگامی که وجود ندارند (non-existent)، خوب هستند.

در حالی که اگر چیزی خوب ذاتی باشد، تنها هنگامی خوب نیست که مورد میل واقع می‌شود، بلکه حتی اگر موجود باشد، باز هم خوب خواهد بود و زمانی که از بین می‌رود موجب پشیمانی می‌گردد؛ بنابراین می‌توان گفت: خوب ذاتی خوب است، جدا از نتایجی که ایجاد می‌کند (Ross, 2007: 68). (۳) معنای دیگری نیز از خوب وجود دارد که کاربردش نسبت به معنای دوم محدودتر است و خوب نهایی (ultimate good) یا خوب از هر لحاظ (good through) نام دارد. این معنا از خوب را مور تشخیص داده و راس نیز آن را پذیرفته است. مور خوب‌های ذاتی را به دو دسته تقسیم می‌کند: (۱) آن‌هایی که به عنوان یک کل، خوب ذاتی هستند، اما برخی عناصرشان خوب ذاتی نیست؛ و (۲) آن‌هایی که هیچ اجزائی ندارند و اگر هم داشته باشند، خودشان به تنهایی خوب ذاتی محسوب می‌شوند و هیچ عنصری را شامل نمی‌شوند که خوب ذاتی نباشد. مور دسته اول را خوب ذاتی و دسته دوم را خوب نهایی می‌نامد (مور، ۱۳۶۹: ۷۳). به نظر راس هم خوب ذاتی و هم خوب نهایی دلالت بر این دارند که شیء مورد نظر حتی اگر به تنهایی وجود داشته باشد، یعنی نسبتی با چیزی نداشته باشد و جدا از نتایجش لحاظ شود، خوب خواهد بود. مفهوم خوب نهایی، مفهومی است که نه به خاطر نتایجش یا به خاطر وجود عنصری در خودش، بلکه تنها به خاطر خودش خوب لحاظ می‌شود و بنابراین یک مفهوم بنیادین است. با این وجود آنچه خوب نهایی است، خوب ذاتی نیز محسوب می‌شود؛ یعنی بدون توجه به نتایج و بدون اینکه نسبتی با چیزی داشته باشد، خوب خواهد بود؛ بنابراین ابتدا باید ماهیت خوب ذاتی را به طور دقیق بفهمیم و سپس برسیم چه چیزهایی با توجه به آن خوب هستند. راس با توجه به ماهیت خوبی می‌پرسد خوبی تحت چه مقوله‌ای قرار می‌گیرد؟ آیا کیفیت است؟ آیا یک نسبت است؟ آیا یک ویژگی نسبی است؟ یا اینکه تحت مقوله دیگری قرار می‌گیرد؟ و یا آیا همراه با ویژگی یا ویژگی‌های دیگر، مقوله جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد؟ (Ross, 2007: 69)

۲. تحلیل ماهیت فرااخلاقی خوب ذاتی

راس درباره تحلیل خود از ماهیت خوب ذاتی تحت تأثیر دیدگاه فرا اخلاقی مور بود و بسیاری از جنبه‌های دیدگاه او را پذیرفت و در پاره‌ای موارد آن‌ها را نقد کرد و سعی نمود نظریه جدیدی ارائه دهد. حداقل می‌توان چهار جنبه از این تأثیرپذیری را در اینجا تشخیص داد:

اول: واقع‌گرایی اخلاقی است؛ یکی از نظریه‌هایی که مور تلاش کرد تا انکار کند، نظریه ذهنی درباره مفاهیم اخلاقی از جمله خوبی بود. اگر یک نفر بگوید «این شیء خوب است»، یا «فلان عمل درست است»، و فرد دیگر نظر مخالفی داشته باشد، آن‌ها با یکدیگر در تناقض نیستند و تنها احساسات خودشان را بیان می‌کنند، تنها چیزی که وجود دارد، تفاوت عقیده میان این دو فرد است (Wilcox and Kurshner, 1973: 3-4). از نظر راس درست و خوب از ویژگی‌های عینی جهان هستند و بخشی از ماهیت بنیادین جهان را تشکیل می‌دهند، همان‌طور که شکل، اندازه و حجم چنین هستند. درستی یا خوبی افعال ما مبتنی بر نحوه نگرش و اعتقاد ما و همچنین فرهنگی نیست که در آن زندگی می‌کنیم (Ross, 1928: 5).

دوم: دیدگاه بساطت و ناطبیعت‌گرایی است. مور و به تبع او راس معتقد بودند که «خوب» یک مفهوم غیر قابل تحلیل، یعنی یک ویژگی بسیط است که به لحاظ هستی‌شناختی از دیگر مفاهیم ساخته نشده و هیچ اجزائی ندارد. مور خوب را با مفهوم رنگ زرد مقایسه می‌کند؛ مفاهیم مربوط به رنگ با توصیف تحلیلی شناخته نمی‌شوند، بلکه فقط از طریق شناخت مستقیم می‌توان به آن‌ها پی برد. تلاش در مورد توصیف یا تحلیل مانند اینکه «زرد روشن‌تر از آبی است»، ماهیت زردی را نشان نمی‌دهد، همان طور که واژگانی چون لذت، میل یا حرکت تکاملی ماهیت خوبی را نشان نمی‌دهند (مور، ۱۳۸۸: ۱۰۹-۱۱۱)؛ با این وجود طبق باور او میان این دو تفاوتی وجود دارد و منظورش این است که اگرچه هم زردی و هم خوبی محمول‌هایی هستند که بر ماهیت ذاتی آن چیزی که این‌ها را در بر دارد، مبتنی هستند، با این وجود زردی یک محمول ذاتی است، اما خوبی چنین نیست. به نظر او انواع ذاتی ارزش اگر هر کدام وجود داشته باشند، منحصر به فرزند و مانند زردی از ویژگی‌های ذاتی به حساب نمی‌آیند. محمول زردی وجه امتیاز (ویژگی بنیادین یا مقوم) (fundamental or constitutive attributives) چیزهایی است که آن را در بر دارند، اما خوبی خصیصه‌ای منتج یا وابسته (consequential attributive) است (Moore, 1922: 271-274). در مقابل راس ترجیح می‌دهد تا خوبی یا ارزش را با ویژگی‌های هندسی مقایسه کند و به دو تفاوت میان آن‌ها اشاره می‌کند: اول آنکه صحیح نیست تا از ویژگی‌هایی چون تساوی‌الاضلاع و تساوی‌الزوايا تنها یکی را به عنوان وجه تمایز مثلی که هر دو را در بر دارد، انتخاب کنیم. در واقع هم می‌توان گفت: اندازه نسبی زوايا طول نسبی اضلاع را تعیین می‌کند و هم می‌توان عکس آن را بیان کرد. همچنین ارزش کاملاً مبتنی است بر کیفیات مشخص دیگری که یک چیز ممکن است آن‌ها را داشته باشد، نه اینکه کیفیات دیگر مبتنی بر ارزش باشند. دوم آنکه در حالی که ویژگی‌های ریاضی (یعنی مکانی، زمانی و عددی) از بخشی از ماهیت ذاتی چیزهایی ناشی می‌شوند که شامل آنها است، ارزش از کل ماهیت ذاتی چیزهایی که آن را در بر دارند، ناشی می‌شود؛ اگر یک تکه رنگ به شکل متساوی‌الاضلاع باشد، مثلث متساوی‌الزوايا هم خواهد بود، هر چه که اندازه یا رنگش باشد. این صفات ویژگی‌های *parti-* resultant نامیده می‌شوند که تنها مبتنی بر یک عنصر در ماهیت آن چیزهایی هستند که آن‌ها را در بر دارد. در مقابل، ارزش یک ویژگی *toti-resultant* است که مبتنی است بر کل ماهیت چیزهایی که آن را در بر دارند و این فقط در مورد خوب (صفتی که ارزش ذاتی را بیان می‌کند) صادق نیست، بلکه در مورد 'درست' نیز صدق می‌نماید، اگرچه «درست» شکلی از ارزش نیست (Ross, 2007: 120-123).

راس تحت تأثیر ناطبیعت‌گرایی مور معتقد بود که ویژگی‌های اخلاقی را نمی‌توان با واژگان غیراخلاقی فهمید. مفاهیم اخلاقی همه ارزشی یا هنجاری هستند، مانند خوب، یا ارزش، باید، وظیفه، تناسب و شایستگی؛ در حالی که واژگان غیراخلاقی را با اصطلاحات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و یا علمی مانند میل، نگرش مثبت، یا آنچه که جامعه می‌پسندد، توصیف می‌کنند. به نظر او اگر مفاهیم اخلاقی را در قالب اصطلاحات غیراخلاقی بفهمیم در واقع یک تحلیل تقلیلی و طبیعت‌گرایانه از آن‌ها ارائه داده‌ایم (Stratton-Lake, 2007: xi, xii). مور ویژگی غیر قابل تقلیل بودن را تنها در مورد خوب پذیرفت و دیگر مفاهیم اخلاقی از جمله باید، درست و حتی فضیلت را قابل تحلیل به خوب می‌دانست، یعنی تا

جایی که منجر به نتایج خوب شوند، ارزش دارند و آن‌ها را ابزارهایی مفید برای رسیدن به غایات خوب لحاظ می‌کرد (مور، ۱۳۸۸: ۲۹۲-۲۹۳). او در این موضوع با فایده‌گرایان کلاسیک چون جرمی بنتام (Jeremy Bentham) و جان استیوارت میل (John Stuart Mill) موافق است؛ اما در حالی که فایده‌گرایی کلاسیک لذت‌گرا است و خوبی را با اصطلاح لذت تعریف می‌کند (دراپور، ۱۳۹۴: ۵۷۵ و ۱۳۷)، مور از حالت منحصر به فرد و یگانه خوب دفاع می‌کند؛ بنابراین فایده‌گرایی مور لذت‌گرایانه نیست، بلکه آرمانی است (Hurka, 2003, : 614-615). اما به نظر راس هیچ کدام از نظریه‌های فایده‌گرایی پذیرفتنی نیست و هیچ یک از مفاهیم اخلاقی قابل تقلیل به دیگری نیست.

سوم: آنکه مور ادعا کرد، ارزش ذاتی یک شیء می‌تواند فقط مبتنی بر ذاتش باشد و نه بر ویژگی‌های رابطه‌ای. این ذاتیت که مور از آن سخن می‌گوید چیست؟ منظور از ذاتی این است که امکان ندارد چیزی ارزش را در یک زمان یا در مجموعه‌ای از شرایط داشته باشد و در زمان و شرایط دیگر نداشته باشد و این صرفاً مبتنی بر ماهیت ذاتی شیء است. وی در کتاب *اخلاق (Ethics)* از روش جداسازی (method of isolation) استفاده می‌کند تا ارزش ذاتی را آزمایش کند (مور، ۱۳۶۹: ۱۸۱). سؤالش این است آیا جهانی که شامل یک کیفیت مانند لذت و نه چیز دیگر است، خوب محسوب می‌شود یا خیر؟ مطابق با این روش احکام ارزشی هرگز تحت تأثیر روابط قرار نمی‌گیرند؛ قضایای اخلاقی مانند قضایای غیراخلاقی به لحاظ عینی و به خودی خود صادق و کاذب هستند. به نظر او وقتی یک شیء، خوب ذاتی است به معنای آن است که این چیز خوب است، حتی اگر به تنهایی وجود داشته باشد و نسبتی با دیگر کیفیات نداشته باشد؛ بنابراین خوب یا بد بودن یک شیء مبتنی بر چیزی بیرون از خودش نیست - نه اسباب و علل آن، نه آثارش، نه ارتباطش با انسان‌ها و دیگر چیزها. (Hurka, 2003: 604-605). راس نیز معتقد است که تمام چیزهای خوب حالتی از آگاهی هستند؛ به این معنا که اگر یک حالت ذهنی را خوب می‌نامیم، در واقع به خود حالت ذهن فکر می‌کنیم و نه به ویژگی‌های رابطه‌ای آن همچون عکس‌العمل، نگرش و احساس فرد نسبت به آن؛ بنابراین هنگامی که یک شیء را خوب می‌نامیم، منظورمان این است که این شیء خواه آن را تحسین کنیم یا خیر، چنین ویژگی مشخصی را دارد (Ross, 1959: 259).

روش دیگری که مور ادعا کرد ارزش ذاتی یک شیء می‌تواند فقط مبتنی بر ذاتش باشد و نه بر ویژگی‌های رابطه‌ای، تفسیر او از اصل وحدت‌های ارگانیک (organic unities) بود. این ادعا در کتاب *مبانی اخلاق (Principia Ethica)* به وضوح دیده نمی‌شود، بلکه ابتدا در مقاله‌ای تحت عنوان مفهوم ارزش ذاتی که وی در سال ۱۹۲۲ منتشر کرد، ظاهر شد (Stanford encyclopedia of philosophy). مطابق با این اصل «ارزش یک کل نمی‌تواند مساوی با مجموع ارزش اجزایش باشد»؛ یعنی اگر الف و ب هر کدام ۵ واحد ارزش به خودی خود داشته باشند، ارزش حاصل هنگامی که با رابطه R به دست می‌آید، لازم نیست که ۱۰ باشد بلکه مثلاً می‌تواند ۱۵ باشد. تفسیر کتاب مبانی اخلاق به این صورت است که ارزش جزء یک کل ارزشمند هنگامی که بخشی از یک کل باشد یا نباشد، یکسان باقی می‌ماند؛ به عبارتی اگر ارزش یک کل از مجموع ارزش‌های اجزایش متفاوت باشد، به این دلیل است که یک ارزش اضافی در کل وجود دارد به عنوان یک کل که باید به آن اجزاء اضافه شود تا ارزش کل را روی

هم رفته تعیین کند؛ بنابراین در مثال بالا اگرچه که الف و ب ۵ واحد از ارزش دارند، یک ۵ واحد ارزش دیگر در کل الف R می‌تواند وجود داشته باشد تا به عنوان یک هویت جداگانه و با رابطه R که اکنون نسبت به آن درونی است، لحاظ شود (Rachels, 1998: 260-263). مور به دلیل ادعایی که در مورد ذات بودن داشت، این تفسیر کل‌گرایانه (holistic) را مطرح کرد (Dancy, 2003: 3). راس اگرچه اصل وحدت‌های ارگانیک را می‌پذیرد، اما معتقد است که در عالم خارج نمونه واقعی از آن را به سختی می‌توان پیدا کرد و هر مثالی که بخواهیم از آن بیابیم تنها به ارزش ابزاری معنای خوب اشاره می‌کند؛ برای مثال یک جفت چکمه ارزشش دو برابر یک چکمه است و یک دستگاهی که قطعاتش برهم سوار باشند، ارزشش بیشتر از دستگاهی است که چنین نباشد. ارزش مورد نظر در اینجا ارزش ابزاری است و به طور یقین نمونه واضحی از این اصل نخواهد بود که اشاره به خوب ذاتی دارد. با این وجود مواردی نیز وجود دارند که این اصل را توجیه می‌کنند. از نظر اکثر افراد وضعیتی که در آن الف خوب و خوشحال، و ب بد و ناراحت باشد، بهتر از وضعیتی است که در آن الف خوب و ناراحت و ب بد و خوشحال باشد، حتی اگر خوبی الف و بدی ب در هر دو مورد به یک اندازه باشد. ارزش اضافی کل اول ناشی از ارزش اجزایش نیست، بلکه ناشی از حضور باهم خوبی و شادی در یک فرد، و بدی و ناراحتی در یک فرد دیگر است (Ross, 2007: 69-71). یک مورد انضمامی‌تر این است که بگوییم انجام جرم بد است و از سوئی دیگر وارد کردن رنج به دیگری نیز خطا محسوب می‌شود؛ اما اگر این دو فعل در یک کل قرار بگیرند، یک ارزش اضافی به وجود می‌آید که ارزش کل را در مقایسه با مجموع ارزش اجزاء خود افزایش می‌دهد و این نمونه‌ای از وحدت ارگانیک خواهد بود (Hurka, 2014: 232).

چهارم: فایده‌گرایی آرمانی مور کثرت‌گرایانه است. طبق تقریر او خوب مفهومی است که معنایش کاملاً مستقل از بقیه است؛ یعنی می‌توان آن را در مورد اشیاء مختلف یا انواع مختلف چیزها به کار برد؛ او در مقایسه با فیلسوفان قبل از خود بر ویژگی‌های مفهومی تأکید داشت و آن‌ها را متهم می‌کرد که با افتادن به دام مغالطه طبیعت‌گرایی این ویژگی‌ها را نادیده می‌گیرند؛ به همین جهت از طرفی او معتقد بود که اگر یک موضوع اخلاقی به طور مناسب طرح شود، مردم در احکامشان نسبت به آن توافق بیشتر خواهند داشت، زیرا عدم توافق در احکام اخلاقی به خطاهای مفهومی بر می‌گردد؛ بنابراین نظریه صحیح از ارزش کثرت‌گرایی است و محبوبیت نظریه‌های وحدت‌گرا را به دیدگاهی نسبت می‌داد که خوبی را تنها با یک ویژگی طبیعی همانند می‌دانستند (Internet encyclopedia of philosophy). از طرفی دیگر او معتقد بود که ارزش ذاتی شامل افعال نمی‌شود، زیرا همان طور که اشاره شد افعال برای او ارزش ابزاری دارند و وظیفه و فضیلت تنها راه‌های متفاوت نامیدن افعالی هستند که در واقع ابزارهای مفید برای نتیجه خوب لحاظ می‌شوند (مور، ۱۳۸۸: ۲۸۷-۲۸۸). راس در نظریه هنجاری خود از شکلی از شهودگرایی روش‌شناختی دفاع می‌کند و بر این باور است که کثرتی از اصول اولیه وجود دارند که ممکن است در تزاخم با یکدیگر باشند و هیچ اصل واضحی وجود ندارد که بتواند این تزاخم‌ها را برطرف کند، آن طور که فایده‌گرایان لذت‌گرا و کانتی‌ها معتقد بودند. این کثرت‌گرایی نه تنها در مورد درست به کار می‌رود، بلکه در مورد خوب نیز صادق است. به نظر او هیچ ارزش برتری مانند لذت، بهروزی یا شادکامی وجود ندارد که بر اساس آن‌ها

بتوان دیگر خوب‌ها را فهمید. بلکه تعدادی از چیزها (فضیلت، لذت و معرفت) وجود دارند که با توجه به خودشان و به تنهایی خوب هستند و ارزششان ناشی از ارزش چیز دیگری نیست. به نظر راس ما می‌توانیم به نحو شهودی چیزهای مشخصی را بشناسیم که فی‌نفسه درست یا خوب هستند. همه قضایای اخلاقی بدیهی نیستند و تنها قضایای بنیادین اخلاقی را می‌توان به نحو ماتقدم شناخت؛ بنابراین در مورد آن‌ها فقط می‌توان یک عقیده احتمالی داشت. (Stratton- Lake, 2007: xiii).

۳. انواع خوب‌های ذاتی

سؤال بنیادین فلسفه اخلاق این است که چه چیزهایی خوب فی‌نفسه و یا غایت فی‌نفسه هستند و به عبارتی آن شیء فی‌نفسه چیست که در حد بالایی خوب است؟ به نظر راس تنها یک ویژگی وجود ندارد تا به واسطه آن بتوانیم چیزها را خوب بنامیم. مطابق با تحلیل او چیزهایی را که در معنای معمولی خوب هستند، آنها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) آن‌هایی که خوب‌اند به این معنا که مورد تحسین قرار می‌گیرند، (۲) آن‌هایی که خوب‌اند به این معنا که موجب رضایت و خشنودی هستند و همان طور که گفته شد هر دو معنا در حوزه اخلاق کاربرد دارند (Ross, 1959: 290). او تحت معنای اول از دو خوب ذاتی نام می‌برد: (۱) تمایلات و افعال اخلاقی مشخص که می‌توان به وجدان یا میل به انجام وظیفه اشاره کرد؛ (۲) افعالی که از میل به وجود آوردن چیز خوب ناشی می‌شوند، برای مثال افعالی که هدفشان بهبود شخصیت خود یا دیگری است بدون اینکه وظیفه محسوب شوند، مانند معرفت یا فعالیت‌های خوب هنری. همه این‌ها غیر قابل تعریفند، اما اگر بخواهیم آن‌ها را به طریقی توصیف کنیم، می‌توانیم بگوییم از فعالیت‌هایی هستند که روح انسان آن‌ها را تحسین می‌کند و می‌توان اضافه کرد که اگر کسی آن‌ها را داشته باشد یا انجامشان دهد، خودش هم فرد خوبی محسوب می‌شود. او تحت معنای دوم از لذات نام می‌برد، اما تنها لذاتی که برای دیگران ایجاد می‌کنیم، ارزش اخلاقی دارند و موجب خشنودی‌اند. چیزهایی که در معنای اول خوب و بدیهی‌اند، الزام در نگاه نخست برای ایجادشان داریم، خواه برای خودمان باشد یا برای دیگران. چیزهایی که در معنای دوم خوب هستند، یعنی لذات دیگران، همچنین چیزهایی هستند که وظیفه داریم آن‌ها را به وجود بیاوریم. چیزهایی که در معنای اول خوب هستند، همچنین در معنای دوم نیز خوب هستند. فعالیت‌هایی که فی‌نفسه خوبند، ضرورتاً موجب رضایت و خشنودی نیز هستند و بنابراین خوبی آن‌ها دو برابر است (Ross, 2007: 134-137).

اولین چیزی که راس ادعا می‌کند خوب ذاتی است، تمایل و فعل فضیلت‌مندانه نام دارد که کاملاً مبتنی بر ماهیت ذاتی‌اش است؛ او سه شکل از فضیلت را تشخیص می‌دهد: (۱) وجدان یا میل به انجام وظیفه خود و آنچه درست است، (۲) میل به ایجاد چیزی که خوب است (۳) میل به ایجاد لذت برای دیگری و جلوگیری از رنج و درد او. همه این افعال و تمایلات، فی‌نفسه و جدا از نتایجشان دارای ارزش‌اند؛ شکل دوم و سوم، فضیلت را با دیگر انواع ارزش، یعنی معرفت و لذت پیوند می‌دهند، اما شکل اول، فضیلت را به عمل درست ربط می‌دهد؛ یعنی عمل از روی وظیفه ممکن است بیشترین خوبی را به وجود بیاورد و یا ممکن است عکس آن را ایجاد کند، در این صورت میل به انجام آنچه درست است، با میل به ایجاد

بیشترین خوبی در تراحم خواهد بود و در نتیجه از آن سنگین‌تر است (Ibid, 134-135). از آنجا که مور درست را به آنچه بیشترین خوبی را بیشینه می‌کند، تعریف می‌نماید، عمل از روی وجدان را به عنوان یک خوب متمایز انکار کرد، زیرا خوبی یا بدی نتایج آن مشخص نیست و او معتقد بود که فضیلت تمایل از روی عادت است که نتایج خوبی را به وجود می‌آورد و لذا ارزش ابزاری دارد. اما به نظر راس این تحلیل مبانی اخلاق صحیح نیست؛ فضیلت تنها یک شکل ندارد، بلکه شکل دیگری هم از آن وجود دارد، یعنی ممکن است بهترین نتایج را در پی نداشته باشد. وی همچنین در پاسخ به لذت‌گرایان (hedonists) می‌گوید لذت و درد، ناشی از افعال فضیلت‌مند و ردیلت‌مند نیست، بلکه ناشی از عمل قوانین طبیعی مانند سیل، زلزله و بیماری است و این اختلاف در خوشایندی و لذت ممکن است به واسطه یکی از آن‌ها خنثی شود؛ بنابراین می‌توان گفت: فضیلت جدا از نتایجش خوب است (Hurka, 2014: 216-217).

اهمیت دیدگاه راس از این جهت است که او توانست میان اشکال دوم و سوم از فضیلت تمایز نهد، یعنی میل به ایجاد چیزی خوب و میل به ایجاد لذت برای دیگری. از آنجا که لذت فرد دیگر امری خوب است، به نظر می‌رسد که شکل سوم مندرج در شکل دوم باشد. اما راس آن‌ها را به این صورت از هم تمییز نهاد: اگرچه شما می‌توانید میل به لذت فرد دیگر به عنوان امری خوب داشته باشید (شکل دوم)، همچنین می‌توانید میل به آن داشته باشید، بدون اینکه به خوبی‌اش فکر کنید، بلکه به آن تنها همچون لذت فکر کنید (شکل سوم). در این صورت میل شما به آن چیز به خاطر ویژگی لذت در آن است، و به آن همچون خصوصیتی خوب-ساز فکر نمی‌کنید؛ با وجود این میل شما فضیلت‌مند خواهد بود (Ibid: 218).

راس در اثبات شکل سوم فضیلت دیدگاه کانت را مبنی بر اینکه تنها انگیزه خوب انگیزه وظیفه است رد می‌کند. قبل از راس مور نیز با این دیدگاه کانت موافق نبود و می‌گفت عهد جدید به انگیزه‌هایی همچون همدردی ارزش می‌نهد که کانت آن‌ها را صرفاً تمایلات طبیعی می‌نامید. بنابراین انگیزه وظیفه مطمئناً ارزشی بیشتر از آن‌ها ندارد. از این جهت مور معتقد بود که برای رسیدن به یک نتیجه خوب باید بر ارزش امیال دیگر نیز تأکید داشت و حتی از یک جهت فراتر رفت و گفت انگیزه وظیفه در میان دیگر انگیزه‌های غیراخلاقی مانند عشق کمترین خوبی را دارد (مور، ۱۳۸۸: ۲۹۹-۳۰۰).

کانت که بزرگ‌ترین خدمت‌ش به اخلاق دفاع از شخصیت ممتاز و ارزش والای انجام فعل از روی وجدان بود، علیه خودمحوری قرن هیجدهم اصرار داشت که آنچه عملی و مؤثر است، متمایز از هر نوع میل و تنها مربوط به ماهیت واقعی و نومنال انسان است که در زمان هم مؤثر نیست؛ در حالی که آنچه مربوط به ماهیت پدیداری انسان است، تنها از طریق میل تحریک می‌شود. او با در نظر گرفتن حس وظیفه (sense of duty) به عنوان کارکرد عقل که متمایز از دیگر امیال است، متوجه شد که تصور صرف یک عمل به عنوان وظیفه می‌تواند به تنهایی ما را وادار به انجام آن کند. به نظر او تصور وظیفه احساسی را بر می‌انگیزد که آن را احترام یا تکریم می‌نامد، در نتیجه از نظر او این حس با امیال دیگر ناسازگار است. از این جهت او اصطلاح امر مطلق را برای توصیف اصل مبنایی اخلاق به میان آورد آن‌گونه که خویش را بر موجودات عرضه می‌دارد. این اصل مطلق و بی قید و شرط است، زیرا در مورد همه انسان‌ها یعنی در مورد همه موجودات متعلق، صرف نظر از هر تمایل یا غایت جزئی که ممکن است داشته باشند، معتبر است

(سالیوان، ۱۳۸۹: ۷۹-۸۲). به اعتقاد کانت از آنجا که فقط یک اصل مبنایی اخلاق وجود دارد، بنابراین فقط یک امر مطلق واحد وجود دارد، به طوری که وظایف جزئی‌تری که از آن منتج می‌شوند، به طور بی قید و شرط در مورد هر فاعلی معتبر هستند. او با این مدعا آغاز می‌کند که فقط اراده نیک (the good will) دارای ارزش بی قید و شرط است. در جهان و حتی خارج از آن جزء اراده نیک چیزی که بتوان خیر مطلق نامید، تصور ناشدنی است.

آنچه کانت درباره اراده نیک ادعا می‌کند این است که:

الف) هیچ چیزی وجود ندارد که اتحاد آن با اراده نیک منجر به نتیجه بد شود.

ب) هیچ چیزی وجود ندارد که اتحاد آن با اراده نیک به وجودآورنده یک کل بد باشد (کانت، ۱۳۶۹: ۲۴-۲۸).

راس در کتاب خود به نام شرحی بر تأسیس مابعدالطبیعه/اخلاق کانت، این تقریر او را نمی‌پذیرد، بلکه از نظر او اراده نیک با این آزمون‌ها مطابق نیست. اگر بخواهیم بدانیم چیزی به طور مطلق نیک است یا نه، روش معمول تأمل درباره خود آن است، نه آنچه که بعد از اتحاد با چیز دیگر پدید می‌آید. راس در مورد قضیه نخست می‌گوید که در ظاهر بسیار نامحتمل است، زیرا اگر در مورد ارزش ذاتی وظیفه‌شناسی تأمل کنیم، می‌پذیریم هنگامی که وظیفه‌شناسی با خطایی عقلانی متحد می‌شود ممکن است به نتایجی رقت‌بار بینجامد. در مورد قضیه دوم تحلیل راس برگرفته از نظریه وحدت‌های ارگانیک مور است. مطابق با این اصل ارزش یک کل مساوی با مجموع ارزش اجزاء آن نیست، زیرا تا حدی ارزش آن مبتنی بر ارتباط میان آن اجزاء است. در این صورت می‌توان تصور کرد در حالی که الف نیک است، ب + الف ممکن است بدتر از ب باشد. خود کانت این را می‌پذیرد و بر این باور است که خویش‌داری و تفکر آرام، بخشی از ارزش ذاتی شخصی است، اما در نظر راس تبهکار خویش‌دار فکور منفورتر از تبهکاری است که خویش‌دار و فکور نیست (راس، ۱۳۹۲: ۲۶-۲۷).

کانت سپس استدلال می‌کند که اراده نیک در عمل کردن از روی انگیزه وظیفه، نه در عمل کردن از روی تمایل نسبت به یک هدف یا غایت جزئی به ظهور می‌رسد؛ بنابراین مفهوم اراده فی‌نفسه ارزش دارد، زیرا بی قیاس با چیز دیگری خوب است. این مفهوم در یک ذات طبیعی و سالم از پیش نهفته است و بیشتر نیاز به آشکار کردن دارد تا آموختن و شرط همه چیزهای دیگر شمرده می‌شود و در اینجا است که مفهوم وظیفه را در نظر می‌گیرد که مفهوم اراده خوب را در بر دارد، هر چند که اراده انسانی همواره در معرض تضییقات و موانع درونی است و هرگز اراده‌ای مقدس نیست (Campbell, 1983: 1-3). وی آشکارا تأکید می‌کند که هر محرکی جزء احساس تکلیف فاقد ارزش اخلاقی است و این مطلب را به ویژه در مورد خیرخواهی مشفقانه بیان می‌کند. اما راس با او موافق نیست که تمایل به سعادت‌مند کردن مردم میلی است در حد دیگر تمایلات که متضمن نفع مردم است. در چنین خیرخواهی منشأیی هست که وظیفه‌شناسی و چیزی که مانند وظیفه‌شناسی دارای ارزش اخلاقی است، از آن ناشی می‌شود و باید آن را حتی هنگامی که نتایج بدی دارد یک سرمایه بدانیم. عمل ناشی از اتحاد این محرک با وظیفه‌شناسی، از عمل ناشی از وظیفه‌شناسی بدون شفقت که کانت ارزش بالاتری به آن می‌دهد، ارزشی نه کمتر که بیشتر

دارد (راس، ۱۳۹۲: ۳۷) و همان‌طور که تصدیق می‌کند از عبارت همکاری عناصر در شکل دادن به یک انگیزه واحد استفاده می‌کند. به نظر او در مواردی وجدان به تنهایی یا نفع شخصی به تنهایی فرد را وادار به انجام یک عمل مشکل نمی‌کند، بلکه هر دو با هم او را ترغیب به انجام این عمل می‌کنند (Ross, 1928-1929: 4). فعالیت‌های سیاستمداران احتمالاً به همکاری حس جاه‌طلبی، حس در حزب بودن و مبین پرستی در درجه‌های متنوع نسبت داده می‌شود و به نظر نمی‌رسد این عمل را تنها منوط به یکی از این موارد بدانیم (راس، ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴).

دومین خوب ذاتی در نظر راس معرفت (knowledge) است. در کتاب *مبانی اخلاق* مور ارزش معرفت را پایین آورد و بیان نمود که معرفت ارزش خود را از ارزش اضافی در اندیشیدن به زیبایی واقعی به دست می‌آورد؛ یعنی معرفت به خودی خود ارزش ندارد یا ارزش خیلی کمی دارد. در واقع او معرفت را تنها به طور مشارکتی خوب می‌داند (مور، ۱۳۸۸: ۳۱۲-۳۱۳). اما در کتاب *اخلاق* عکس این دیدگاه را ارائه نمود و معتقد بود که معرفت یک خوب ایده‌آل است که خوبی لذت یا زیبایی را افزایش می‌دهد (مور، ۱۳۶۶: ۱۰۲-۱۰۳). این نکته همچنین اصل وحدت‌های ارگانیک او را نیز نشان می‌دهد؛ برای مثال در مورد زیبایی‌شناختی مور معتقد است که تأمل تحسین برانگیز که جدا از وجود متعلقش لحاظ می‌شود همیشه ارزش a را دارد، در حالی که وجود زیبایی همیشه ارزش b را دارد، اما هنگامی که این دو با هم ترکیب می‌شوند تا فرد به طور تحسین برانگیز زیبایی را که وجود دارد و سبب این تأمل شده را درک کند، این کل ارزش اضافی c را به عنوان یک کل دارد (مور، ۱۳۸۸: ۳۱۳). در مقابل راس بر ارزش معرفت و فعالیت ذهنی تأکید زیادی داشت و معتقد بود که همه یا بیشتر افراد آن را تحسین می‌کنند، اگرچه که ممکن است بسیاری آن را نداشته باشند. در طول تاریخ دیده‌ایم که افراد همیشه معرفت را دوست داشتند و اینکه دارای خصلتی است که آن را خوب نشان می‌دهد (Ross, 1959: 270). وی همچنین معتقد است که ارزش معرفت تا حدودی مبتنی بر متعلقاتش است و آنچه ارزش دارد معرفت به ما هو معرفت نیست، بلکه یک فعالیت ذهنی است که شامل درک استلزامات منطقی و روابط علی است؛ بنابراین معرفت به اصول کلی به لحاظ عقلانی با ارزش تر از معرفت به موضوعات جداگانه است و هر چه یک اصل کلی تر باشد، بیشتر می‌تواند واقعیت‌ها را تبیین کند و در این صورت معرفت بهتر خواهد بود (Hurka, 2014: 203-204).

خوب بعدی لذت (pleasure) است. مور معتقد است که برای این سؤال که چه چیزهایی خوب فی‌نفسه یا غایت فی‌نفسه هستند، تنها به یک پاسخ سلبی دست یافته است، یعنی لذت مطمئناً یگانه خوب نیست. وی در مقابل لذت‌گرایی این طور مقابله کرد و گفت بزرگ‌ترین خوب‌ها عبارتند از ادراک زیبایی-شناختی (aesthetic appreciation) و عشق شخصی (personal affection)؛ و با اینکه در کتاب *مبانی اخلاق* می‌گفت: لذت ارزش کمی دارد، اما آن را حداقل یک خوب ذاتی می‌دانست و چنین نبود که برای آن ارزشی قائل نباشد (مور، ۱۳۸۸: ۲۰۳-۲۰۴). راس در نامیدن لذت به عنوان خوب ذاتی کمی با احتیاط صحبت می‌کند. بسیاری از فیلسوفان اخلاق تمایل دارند تا لذت را خوب فی‌نفسه بدانند؛ اما به نظر وی نمی‌توان گفت: لذت همیشه خوب و درد همیشه بد است؛ زیرا که لذات بد و دردهای خوب

نیز وجود دارند و خوب است افرادی که گناه و فسق و فجور می‌کنند، عذاب بکشند تا اینکه لذت ببرند (Hurka, 1998: 20-21). بنابراین باید ببینیم لذت به چه معنا خوب است. اولین نکته این است که هنگامی که خوب را در مورد تمایلات و افعال اخلاقی و همچنین فعالیت‌های ذهنی و هنری به کار می‌بریم، می‌توانیم از واژه قابل‌تحسین استفاده کنیم؛ در حالی که در مورد لذت و تجارب خوشایند چنین کاربردی نادرست است. احساس لذت صرف چیزی نیست که بتوان آن را تحسین و تقدیر کرد. نکته دوم این است که در حالی که فردی را به لحاظ داشتن افعال و تمایلات اخلاقی و به لحاظ داشتن فعالیت‌های ذهنی و هنری خوب می‌نامیم و تحسین می‌کنیم، خوبی لذت را به شخصی که آن را دارد، نسبت نمی‌دهیم؛ یک فرد به صرف داشتن احساس لذت خوب نامیده نمی‌شود. در این صورت به نظر می‌رسد که یا لذت خوب نیست و اگر خوب است باید به معنای دیگری خوب باشد. راس دو مورد را ذکر می‌کند که الزامی برای به وجود آوردن لذت نداریم: (۱) لذات بد که از طبیعت بد آدمی ناشی می‌شوند، مانند ستم و یا شهوت؛ روشن است که در این موارد هیچ الزام در نگاه نخستی برای ایجاد آن‌ها چه برای خود یا فرد دیگر وجود ندارد. (۲) لذات بی‌تفاوت که از طبیعت بد ناشی نمی‌شوند، اما الزامی نیز به ایجاد آن‌ها وجود ندارد. بنابراین تنها در یک مورد وظیفه برای ایجاد لذت وجود دارد، یعنی لذت دیگران؛ به نظر راس این موضوع یکی از مسلم‌ترین واقعیت‌ها درباره وجدان اخلاقی انسان‌ها است که هدفش نه تنها ایجاد لذت برای فردی دیگر، بلکه برای کسی است که (الف) بهروزی و سعادتش یک وظیفه لحاظ می‌گردد، برای مثال: سعادت فرزندان؛ یا (ب) برای فردی که در حال حاضر سهم کمتری از لذت را دارد، مانند: کارگران یا کسی که از یک بیماری رنج می‌برد (Ross, 1959: 272-274).

اگر دو معنای مختلف از خوب وجود داشته باشد، چیزهایی که به این دو معنا خوب هستند، تحت مقیاس واحدی از خوبی قرار نمی‌گیرند، زیرا در غیر این صورت وظیفه در نگاه نخست برای ایجاد یکی نسبت به دیگری تنها مبتنی بر این است که کدام یک بهتر باشد، در نتیجه وظیفه ایجاد لذت بر وظیفه ایجاد فعالیت خوب سنگینی می‌کند. مطابق با دیدگاه شهودگرایی، عقل عرفی (common sense) قبول نمی‌کند لذت نسبت به فعالیت خوب مهم‌تر باشد. بنابراین باید گفت: وظیفه در نگاه نخست خوب ذاتی همیشه بر وظیفه در نگاه نخست لذت برای دیگران تقدم دارد. اما چگونه می‌توان چیزهایی را که به یک معنا خوب هستند، با یکدیگر مقایسه کرد؛ برای مثال: کدام یک وظیفه ما است: ایجاد فعالیت خوب اخلاقی یا یک فعالیت خوب ذهنی؟ به نظر راس در اینجا باید به شهودهای خطاپذیر خود تکیه کنیم و ببینیم هر یک چه درجه‌ای از خوبی را دارند. (Ibid, 283-284) لذات شخصی به هیچ یک از این دو معنا خوب نیستند؛ با این وجود بسیاری از نظریه‌های اخلاقی آن‌ها را خوب می‌نامند. به نظر راس این استفاده نامناسب از این واژه است، زیرا هنگامی که لذات شخصی را خوب می‌نامیم، تنها التذاذ خود را از داشتن آن‌ها و شوق خود را نسبت به فقدانشان بیان می‌کنیم (Ross, 2007:138).

۴. فعل خوب اخلاقی و ملاک آن

اکنون این سؤال پیش می‌آید که معیار خوب اخلاقی چیست؟ آیا با توجه به نتایج یک فعل می‌توان آن را خوب اخلاقی دانست، همان طور که فایده‌گرایان معتقدند؟ یا این خوبی از چیز دیگری ناشی می‌شود؟ همان طور که گفته شد در نظر راس خوبی یک ویژگی منتج است؛ یعنی چیزی که خوب است با توجه به ماهیت چیز دیگر خوب لحاظ می‌شود، از این جهت که نوع مشخصی است؛ بنابراین منظور از خوب اخلاقی از دو صورت خارج نمی‌باشد: الف) نوع مشخصی از شخصیت (character) است و یا ب) به طریق خاصی با نوع مشخصی از شخصیت در ارتباط است. به نظر وی انواع مختلفی از چیزها را می‌توان خوب اخلاقی نامید؛ مثلا ممکن است بگوییم فلان فرد، یا یک فعل مشخص و یا یک نوع احساس خاص (مثلا همدردی با بدبختی دیگران) به لحاظ اخلاقی خوب هستند. روشن است که یک فرد با توجه به اینکه یک ویژگی مشخص شخصیتی دارد و یا فلان فعل یا یک احساس به لحاظ اینکه از یک شخصیت خاصی ناشی می‌شوند، خوب هستند (Ross, 1951: 291). بنابراین اگر بپرسیم ماهیت کلی افعال خوب اخلاقی چیست، روشن است که با توجه به انگیزه‌هایی که از آن‌ها ناشی می‌شوند، این افعال خوب اخلاقی هستند؛ اما در مورد احساسات نمی‌توان گفت که از انگیزه‌ها ناشی می‌شوند، زیرا به کاربردن کلمه انگیزه در مورد احساسات نادرست است. در این صورت می‌توان گفت که خوبی اخلاقی افعال و احساسات ناشی از میل مشخصی است؛ مثلا احساس غم با مشاهده رنج دیگران یک خوب اخلاقی است، زیرا ناشی از این میل است که آن‌ها باید خوشحال باشند. با توجه به افعال، تنها اعتراض به این گفته که خوبی افعال از یک نوع میل مشخصی ناشی می‌شود، این اعتراض کانت است که فعل از روی وجدان از میل ناشی نمی‌شود، بلکه از چیزی کاملا متفاوت ناشی می‌شود. (Ross, 2007: 156)

کانت معتقد بود که فعل از روی وجدان متمایز از هر نوع میلی است؛ بنابراین تنها مربوط به ماهیت نومنال انسان خواهد بود و از آنجا که کارکرد عقل محسوب می‌شود، با هرگونه میلی در تراحم است (سالیوان، ۱۳۸۹: ۱۵۷). در مقابل راس پاسخ می‌دهد: همان طور که میل به خوردن غذا به طور آشکار و نهان در طول زندگی ما وجود دارد، حس وظیفه نیز چنین ویژگی را دارد و در زمان مشخصی ممکن است این حس فعال شود؛ بنابراین تراحم میان حس وظیفه و دیگر انگیزه‌ها تنها مربوط به یک قلمرو هستند و آن حوزه آگاهی پدیداری انسان است (Ross, 2007: 158). به نظر کانت الزام (وظیفه) چیزی است که میل را خنثی می‌کند و شخصیت کامل یا اراده نیک هیچ میلی به انجام عمل نادرست ندارد (کانت، ۱۳۶۹: ۲۵). لکن به نظر راس الزام ضرورتا با میل در تراحم نیست، بلکه صرفا مستقل از آن است؛ در این صورت اراده نیک تحت الزامی عمل می‌کند که هیچ مغایرتی با میل ندارد. حتی خود کانت نیز این را می‌پذیرد که تصور وظیفه نوعی حس - یعنی حس احترام - را برمی‌انگیزاند (Ross, 2007: 169) و حتی افراد اغلب خودشان را این طور توصیف می‌کنند که میل به انجام وظایفشان دارند و این تصور اشتباه است که تراحم‌های درونی با شخصیت کامل در تضاد هستند، شخصیت کامل هیچ میل بدی ندارد؛ برای مثال: میل به لذت بردن از رنج دیگری ندارد. تکامل او مانع میل به لذات حسی نیست و امکان چنین تراحمی از طبیعت آدمی جداناپذیر خواهد بود (سالیوان، ۱۳۸۹: ۱۱۲). راس می‌پرسد در جایی که یک انگیزه

بالتر و یک انگیزه پایین‌تر با هم ما را به انجام کاری ترغیب کنند، عمل ما چه درجه‌ای از ارزش اخلاقی را خواهد داشت- کمابیش در مقایسه با عملی که تنها از سر انگیزه بالاتری انجام شود؟ کانت معتقد است که ارزش آن کمتر خواهد بود، زیرا دیگر خالص نیست. راس فرض می‌گیرد هر یک از این انگیزه‌ها مقدار تأثیر مشخصی در تحریک فاعل نسبت به انجام یک عمل دارند؛ لذا برای این کار در مقیاس ارزش‌ها حس وظیفه را با ۱۰، عشق را با ۸، میل به حس لذت حسی بی‌ضرر را با ۰ و بدخواهی را با ۸- نشان می‌دهد. از آنجا که کانت هیچ ارزشی را چه مثبت یا منفی به انگیزه دیگری نسبت نمی‌دهد، عملی که از روی وظیفه + عشق انجام شود، ارزشش ۰ + ۱۰ خواهد بود. به نظر او اگر دو انگیزه به یک اندازه مؤثر باشند، ارزش کلی آن‌ها باید تقسیم بر دو شود تا بتوانیم ارزش فعل را ارزیابی کنیم و اگر انگیزه دیگری مؤثر باشد، تأثیر حس وظیفه کمتر خواهد بود در مقایسه با اینکه اگر به تنهایی عمل کند. از طرف دیگر راس معتقد است که حس وظیفه با شدت و تأثیر مساوی حضور دارد، خواه انگیزه دیگری مؤثر باشد یا نباشد. این انگیزه همیشه کافی است تا عمل مورد نظر را انجام دهیم؛ مثلاً: در مواردی که حس وظیفه + یک انگیزه بی‌تفاوت اخلاقی حضور داشته باشند، ارزش اخلاقی عمل همان ۱۰ خواهد بود نه اینکه ۵ باشد آنطور که کانت معتقد بود. بنابراین راس در حالی که با کانت موافق است که حس وظیفه بهترین انگیزه است، اما برتری انگیزه دلسوزانه از روی غریزه در مورد افعال را توجیه می‌کند و معتقد است که تجربه نیز نشان می‌دهد حضور و تأثیر عواطف دلسوزانه از روی غریزه به هیچ وجه مغایر با کارکرد حس وظیفه نیستند و این باعث می‌شود تا به حضور و عملکرد احساس صمیمی شخصی ارج نهمیم، بدون اینکه ارزش والای اخلاقی حس وظیفه را تنزل دهیم (Ross, 2007:170-3).

بنابراین در نظر راس خوب اخلاقی و فضیلت به یک معنا هستند، زیرا او فضیلت را سه شکل می‌داند که علاوه بر فعل از روی وجدان که از میل مشخصی ناشی می‌شود و خوبی آن مرهون ماهیت خاص این میل است، دو نوع فعل دیگر نیز وجود دارند که خوبی‌شان را مرهون ماهیت میلی هستند که از آن ناشی می‌شوند و عبارتند از فعلی که از میل به وجود آوردن چیز خوب ناشی می‌شود و فعلی که از میل به وجود آوردن لذت برای موجود دیگری یا جلوگیری از رنج او ناشی می‌شود و این‌ها با هم شخصیت خوب اخلاقی را شکل می‌دهند و شخصیت خوب اخلاقی تنها شرطی است که اعمال اخلاقی از او صادر می‌شود، زیرا تمام ویژگی‌های اخلاقی موجود در فعل را در نظر می‌گیرد و تنها به یک ویژگی توجه ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

مفهوم خوب در فلسفه اخلاق دارای چنان اهمیتی است که کمتر فیلسوف اخلاقی را می‌توان یافت که دغدغه تبیین آن را نداشته باشد؛ با این حال هر یک از این فیلسوفان تقریرات متفاوتی از آن داشته‌اند. راس از فیلسوفان قرن بیستم بوده که تحلیل مفصلی در این موضوع انجام داد و در پی یافتن آن بود که خوب چه ویژگی‌ای دارد و آیا واقعا ارزشی را به مجموع ارزش‌های جهان اضافه می‌کند؟ این تحقیق با محوریت نظرات وی در خصوص «خوب»، درصدد آن بود که بدیع بودن دیدگاه راس را در مورد «خوب»، در مقایسه با دیدگاه‌های کانت و مور و نقش آن در فعل اخلاقی مورد تحلیل قرار دهد. در نهایت، پس از

تحلیل نظرات این سه فیلسوف اخلاق، می توان بیان داشت که اگرچه دیدگاه او در مورد خوب متأثر از دیدگاه‌های پیش از خود بوده، اما از دو جهت می‌توان دیدگاه او را اصیل دانست:

اول: وی بر خلاف کانت و مور میان خوب و دیگر مفاهیم اخلاقی تمایز قائل شد و هیچ یک را قابل تقلیل به دیگری نمی‌دانست. کانت سعی داشت تا از مفهوم اراده نیک، قوانینی در مورد اینکه چه اعمالی درست هستند، استنتاج کند و مور سعی داشت تا مفاهیم درست، باید و وظیفه را با خوبی تعریف کند، یعنی آنچه که منجر به بیشترین خوبی می‌شود. در حالی که در نظر راس هیچ کدام از این نظریه‌ها صادق نیستند و خوب مفهومی است که نمی‌توان آن را با دیگر مفاهیم اخلاقی تعریف کرد. ارزش ذاتی مثبت یا منفی هر فعلی مرهون انگیزه‌اش است و در صورت استقلال از انگیزه، ارزشش ایزاری است و خوب تلقی نمی‌شود. برای مثال اینکه فردی قرض خاصی را پرداخت کند، عمل درستی است؛ اما این عمل به خودی خود به مجموع ارزش‌های جهان چیزی را اضافه نمی‌کند، بلکه اگر او این کار را از سر یک انگیزه خوب انجام دهد در این صورت به مجموع ارزش‌های جهان چیزی را اضافه می‌کند و اگر از سر یک انگیزه بی‌تفاوت انجام شود در مجموع ارزش‌ها تغییری ایجاد نمی‌کند و اگر از سر انگیزه بدی انجام شود، در این صورت از تعادل ارزش‌ها در جهان می‌کاهد.

دوم: راس بر استعاره ترکیب انگیزه‌ها تأکید داشت و ارزش ذاتی یک فعل را تنها مبتنی بر یک انگیزه نمی‌دانست و از این جهت با کانت و مور متمایز می‌باشد؛ زیرا کانت تنها به وظیفه و وجدان توجه داشت و مور تنها احساسات و عواطف را در نظر می‌گرفت و با توجه به اصل وحدت‌های ارگانیک ارزش یک فعل را با توجه به همه عناصر خوب، بد و خنثی لحاظ می‌کرد. جنبه مهم دیگر تمایزی است که راس میان اشکال فضیلت قایل شد و خوبی شخصیت را مجموع هر سه شکل آن دانست، تمایزی که کانت و مور به آن توجهی نداشتند. این سه شکل به این اشاره دارند که نه تنها وظیفه و وجدان اهمیت دارند، بلکه امیالی نیز وجود دارند که وظیفه نیستند اما ارزش اخلاقی دارند و فضیلت تنها به یکی از این اشکال خلاصه نمی‌شود و در نهایت از یک شخصیت خوب اخلاقی است که می‌توان خوبی اخلاقی افعال را توجیه کرد.

References

- Edwards, Paul (2013). *Daneshnameh Falsafeye Akhlagh*. Enshaollah Rahmati. Tehran: Sofia. 1ed
- Sroush, Dabbagh (2013). *Dargoftarhaei dar Falsafe*. Tehran: Serat. 2ed
- Sroush, Dabbagh (2014). *Aam va Khas dar Akhlagh*. Tehran: Hermes. 2ed
- Driver, Julia (2015). *Payamadgeraei*. Shirzad Peykherfe. Tehran: Hekmat. 1ed
- Ross, William David (2013). *Nazariye Akhlaghie Kant: Sharhi bar Ta'asis Mabad-o-Tabiye Akhlagh*. Mohammad Hossein Kamali Nejad. Tehran: Hekmat. 2ed
- Sullivan, Roger (2010). *Akhlagh Dar Falsafeye Kant*. Ezzatollah Fouladvand. Tehran: Tarhe no. 2ed

- Kant, Immanuel (1990). *Bonyad Mabad-o-Tabiye Akhlagh*. Hamid Enayat, Ali Gheysari. Tehran: Kharazmi. 1ed
- Moore, George Edward (2009). *Mabaniye Akhlagh*. GholamHossein Tavakoli, Ali Asgari Yazdi. Tehran: Islamic sciences and culture academy. 1ed
- Moore, George Edward (1987). *Akhlagh*. Esmaiel Saadat. Tehran: Elmi va Farhangi. 1ed
- Robert, Holmes (2017). *Mabaniye Falsafeye Akhlagh*. Masoud Olya. Tehran: Goghnoos. 5ed
- Campbell, John. (1983) "Kantian Conception of Moral Goodness". *Canadian Journal of Philosophy*. Vol. 13, No. 4. pp 527-550.
- Driver, Julia (2015) *Consequentialism*. Shirzad Pekherfe. Tehran: Hekmat. 1ed.
- Edwards, Paul (2013) *Encyclopedia of Philosophy*. Enshaollah Rahmati. Tehran: Sofia. 1ed.
- Hurka, Thomas. (2003) "Moore in the Middle". *Ethics*. Vol. 113, No. 3, pp. 599-628.
- Kant, Immanuel (1990) *Groundwork of the metaphysics of ethics*. Hamid Enayat, Ali Gheysari. Tehran: Kharazmi. 1ed.
- Moore, G.E. (1998) *In James Rachels* (ed.), philosophical studies. Oxford; Oxford University Press.
- Moore, George Edward (1987) *Ethics*. Esmaiel Saadat. Tehran: Elmi va Farhangi. 1ed.
- Moore, George Edward (2009) *Principia Ethica*. GholamHossein Tavakoli, Ali Asgari Yazdi. Tehran: Islamic sciences and culture academy. 1ed.
- Robert, Holmes (2017) *Basic Moral Philosophy*. Masoud Olya. Tehran: Goghnoos. 5ed.
- Ross, David. (2007) *the Right and the Good*. New York: Oxford university press.
- Ross, William David (2013) *Kant's ethical theory: a commentary on the Grundlegung metaphysic der sitten*. Mohammad Hossein Kamali Nejad. Tehran: Hekmat. 2ed.
- Soroush, Dabbagh (2014) *Aam va Khas dar Akhlagh*. Tehran: Hermes. 2ed.
- Sroush, Dabbagh (2013) *Dargoftarhaei dar Falsafe*. Tehran: Serat. 2ed.
- Sullivan, Roger (2010) *Kant's Moral Philosophy*. Ezzatollah Fouladvand. Tehran: Tarhe no. 2ed.